

معنا شناسی حکم و تأثیر آن در فهم احکام حکومتی

علیرضا حیدرزاده^{*۱}

چکیده

موضوع حکم در تاریخچه منابع فقه سیاسی کارکرد حداکثری داشته است، اما در پیشینه تحقیق این موضوع از حیث پتانسیل معنا شناختی کمتر واکاوی گردیده و به متعلق حکم بیشتر توجه گردیده است. این نوشتار به دو مسأله می‌پردازد: اولاً ارزیابی مفهوم شناسی حکم و خالص‌سازی معناشناسی آن از مفاهیمی مانند فتوا و ثانیاً تأثیر این نوع واژه کاوی در فهم احکام مخصوصاً احکام حکومتی، در جهت ایجاد فرایند پیش‌برنده ساختارهای حکومتی، لذا پرسش اصلی این است که واکاوی معناشناختی حکم چگونه می‌تواند در فهم احکام حکومتی و تأثیر آن در ساختار حکومت اسلامی مؤثر باشد. گرچه حکم نسبت به متعلق خود معنایی متفاوت پیدا می‌کند و طبق متعلقاتش دارای تعاریفی خاص می‌باشد؛ اما این بدان معنا نیست که از معنای لغوی آن عدول گردد. این مقاله با هدف واضح سازی مفهومی به‌عنوان یک مدل ساختاری، به‌دنبال رسیدن به یک فهم دقیق و واضح از معنای حکم در جهت فهم احکام حکومتی می‌باشد. این پژوهش به‌صورت کیفی، کتابخانه‌ای و فیش‌برداری انجام پذیرفته و با توجه به منابع معتبر علمی به ارزیابی و تحلیل ساختار واژه حکم پرداخته تا زمینه‌نگرشی نو به مباحث فقه سیاسی را فراهم آورد. از یافته‌های این پژوهش آن است که عدم توجه به ساختار معناشناختی بعضی از مفاهیم کاربردی از جمله مفهوم حکم باعث می‌گردد در استفاده از این مفاهیم دچار اشتباهات فاحش معناشناختی شده و دچار پیچیدگی‌هایی در تعریف این واژه گردیم.

کلیدواژه‌ها: حکم، احکام اولیه، احکام ثانویه، احکام حکومتی، فتوا.

مقدمه

تحقیقاتی چند در خصوص احکام و انواع حکم در فلسفه فقه سیاسی صورت پذیرفته است، ولی آنچه در هر تحقیق اهمیت دارد آن است که قبل از ورود جایگاه و ساختار مفهومی آن موضوع را روشن نماییم هدف نویسنده آن بوده است که قبل از ورود به مباحث کاربردی، جایگاه ساختارمند این مفهوم تعریف گردد، تا محقق در تمام مسیر تحقیقش از ورطه مغالطه در امان باشد. کتب و مقالاتی در خصوص احکام حکومتی، احکام اولیه و ثانوی، و... نوشته شده است ولی کمتر تحقیقی در خصوص ماهیت حکم صورت پذیرفته است.

معنای لغوی حکم

حکم در لغت به معنای استحکام، اتقان و نفوذناپذیری می‌باشد. بر همین اساس است که میله آهنی لگام اسب را «حکمه» نامیده‌اند؛ زیرا مرکب را برای سوارکار؛ رام کرده، از سرکشی باز می‌دارد... «فیومی» بر معنای اتقان، تصریح کرده است: «احکمت الثیء بالألف اتقنته فاستحکم» (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۴۱۲). اما معانی دیگری نیز در کتب لغت برای حکم ذکر شده است؛ مانند «داوری به عدل»، «علم و فقه» و «حکومت» (اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ق؛ ابن منظور، ۱۴۰۸ق؛ ابن فارس، ۱۴۰۶ق، ذیل ماده حکم).

ابن فارس معنای «منع» - به معنای بازداشتن - یا «منع از ستم» یا «منع برای اصلاح» را - مفهوم اصلی واژه «حکم» دانسته‌اند؛ «الحکم: اصله المنع»، «الحاء و المیم و الکاف اصل واحد و هو المنع و اول ذلك الحکم و هو المنع من الظلم»، «الحکم: منع منعاً لاصلاح» (ابن فارس، ۱۲۹۹ق، ج ۲: ۹۱) (راغب الاصفهانی، ۱۳۹۲ق، ۱۲۶) اگر دآوری کردن یک نوع حکم شمرده شده است برای این منظور است که مانع از ظلم باشد، مرحوم آخوند خراسانی در بیان حکم شرعی به کاربردهای حکم شرعی توجه ویژه کرده‌اند و همان معنای لغوی را لحاظ کرده‌اند (الخراسانی، ۱۳۸۴ش، ۳۳۲) البته در این نوشتار در خصوص این معنا بیشتر صحبت خواهیم کرد.

مفهوم حکم از مفاهیمی است که در دانش فقه سیاسی و اصول فقه کاربرد فراوان دارد، در تعبیری حکم را مدلول هر خطاب تعریف کرده‌اند (ولائی، ۱۳۷۴ش، ۱۹۲).

در تعبیر دیگر حکم را همان خطاب الهی به معنای ابزار انشای مولا و اعلان آن به مخاطب در احکام تکلیفی و وضعی، دانسته‌اند (العالم، ۱۴۲۱ق، ۲۴؛ والحکیم، ۱۴۱۸ق، ۵۵) البته باید دقت داشت خطاب الهی دال بر حکم است و حکم مدلول خطاب الهی است لذا خلط دال و مدلول در تعریف فوق واضح است.

بنابراین، واژه حکم به یک تشریح خاص حاکم شرع تعلق ندارد، و آنچه که باعث شده است تا به این اعتبار، واژه حکم اطلاق گردد، همان منع و سلب اختیاری می‌باشد، که قانونگذار با اعتبار آن از مکلف می‌کند. به بیان دیگر، وقتی قانونگذار، قانونی را وضع نمود، مکلف حق مخالفت با آن را ندارد. و فرقی

ندارد این حکم در مرحله اقتضاء باشد (حکم اقتضایی) یا در مرحله انشاء، که اراده جدی به آن تعلق نگرفته (حکم انشایی)، و یا اینکه حکم امضایی از طرف شارع باشد یا تأسیس از طرف شارع شده باشد (حکم امضایی) و یا حکم به مرحله تنجیز و فعلیت رسیده باشد (حکم تأسیسی) یا این حکم مستقیماً به افعال انسان تعلق گیرد و تکلیفی باشد (حکم تکلیفی) یا غیرمستقیم بر اعمال انسان تأثیر گذارد و موضوع حکم تکلیفی قرار گیرد (حکم وضعی).

معانی اصطلاحی حکم

حکم به معنای تکلیف شرعی خاص

به آن دسته از دستورات و فرامین گفته می‌شود که غرض و هدف آن تأمین امور دنیوی مکلفان می‌باشد و در آن نیاز به لفظ نیست زیرا اگر نیاز به لفظ داشته باشد جزء عقود و ایقاعات قرار می‌گیرد و عبادات هم که مربوط به آخرت است نه دنیا، این نظر را شهید اول عنوان کرده‌اند. شهید اول می‌فرماید: «الفرق بین الفتوی و الحکم ان کلاً منهما اخبار عن حکم الله تعالی یلزم المکلف اعتقاده من حیث الجملة: ان الفتوی مجرد اخبار عن الله تعالی بان حکمه فی هذه القضية کذا والحکم انشاء اطلاق او الزام فی المسائل الاجتهادیه و غیرها مع تقارب المدارک فیها ممّا یتنازع فیہ الخصمان لمصالح المعاش» (العاملی، محمد بن مکی، بی‌تا، ج ۱، ۳۲۰).

فرق فتوا و حکم با این که هر دو اخبار از دستور خداوند متعال است و اجمالاً مکلف باید بدان معتقد باشد این است که: فتوا صرفاً اخبار از حکم خداوند متعال است، به این که دستور الهی در فلان قضیه چنین است. ولی حکم انشاء آزادی و تبرئه و یا الزام در مسائل اجتهادی و غیر اجتهادی مربوط به مصالح دنیوی مورد نزاع است. به شرطی که نظرات گوناگون در اختیار مدارک به هم نزدیک باشند. شهید بزرگوار در توضیح عبارت فوق می‌نویسد: حکم از باب انشاء است و فتوا تنها اخبار از حکم الهی. تفاوت آن دو در همین جهت است. اطلاق و الزام دو نوع از حکم‌اند.

شهید با قید: (تقارب المدارک فی المسائل الاجتهادیه) می‌گوید: اگر مدرک انشاء حکم به طور قطع ضعیف باشد. مثل عول و تعصیب و قتل مسلم در برابر کافر اگر حاکم به آن حکم کند نقض آن واجب است. و با قید (مصالح المعاش) حکم در عبادات را استثنا کرد و فهماند که در این باره حکم حاکم ارزشی ندارد. بنابراین اگر حاکمی حکم کند به درستی یا بطلان نماز فردی هیچ‌گونه اثری بر این حکم مترتب نمی‌شود چون اگر واقعاً صحیح بوده که این حکم بی‌اثر است و اگر باطل بوده باز هم این حکم تأثیری ندارد و نماز باطل را صحیح نمی‌کند.

حکم به معنای مطلق تکلیف شرعی

به معنای همان تکالیف خمسسه است که عبارتست از وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه که به احکام تکلیفی نیز معروفند.

در معنای وجوب گفته شده است اراده مؤکدی که در نفس مولی حاصل شده و به فعل مورد نظر او تعلق می‌گیرد. و یا امری است انتزاعی که عرف آن را از طلب لفظی یا غیرلفظی مؤکد انتزاع می‌کند. (الغروی النائینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ۲۸۶) البته باید دقت گردد فرق وجوب با واجب در این است که واجب فعلی است که وجوب به آن تعلق می‌گیرد، و وجوب دارای اقسام متفاوتی است مانند وجوب اصلی و تبعی، مطلق و مشروط و

در معنای حرمت گفته شده است همان اراده مؤکد در نفس مولی به عدم فعل مورد نظر، ولی در استحباب و کراهت تمایل مولی به فعل و ترک فعل مورد نظر بوده و در اباحه به مساوی بودن و رجحان فعل یا عدم فعل در نزد مولی، تأکید می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۵۹).

آنچه باید در این تقسیم‌بندی گفته شود این موضوع است که با توجه به اینکه احکام تکلیفی مستقیماً به افعال انسان تعلق می‌گیرد و رفتار او را از هر جهت تصحیح می‌کند، شامل احکام وضعی نمی‌گردد زیرا احکام وضعی مستقیماً به رفتار و کردار انسان مربوطه نمی‌شود بلکه با قانون‌گذاری خاص، به‌طور غیر مستقیم بر اعمال و رفتار انسان اثر می‌گذارد در واقع حکم وضعی موضوع حکم تکلیفی است، به‌عنوان مثال در ماده ۲۱۰، ۲۱۱ و ۲۱۲ قانون مدنی اهلیت را برای صحت معامله شرط دانسته است در این ماده «اهلیت و عدم اهلیت» حکم وضعی می‌باشد (قرایی، ۱۳۹۵ش، ماده ۲۱۰).

حکم به معنای احکام قاضی در منازعات

این معنا از حکم، اعم از مسائلی است که نیاز به اجتهاد دارد یا ندارد. به بیان دیگر شامل شبهات حکمیه و موضوعیه^۱ می‌گردد. در تعریف آن، چنین آمده است: حکم عبارت است از فصل خصومت و قطع و از بین بردن منازعه، از راه الزام یکی از دو طرف دعوی به انجام یا ترک تکلیفی که خود بدان باورمند نیستند (الرشتی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۰۷).

در این حکم آثاری مانند فصل خصومت، اثبات حق و تقویت آن، قابلیت و قدرت اجرایی، اعتبار و لزوم قضاوت شده به نحوی که قاضی نمی‌تواند بعد از حکم، حکم خود را نقض کند، دیده می‌شود.

حکم به معنای دستورات و فرامین حاکم

این معنا از حکم دایره وسیع‌تری از حکم قاضی را در برمی‌گیرد و شامل موارد غیر خصومت هم می‌شود. مرحوم صاحب جواهر در این زمینه می‌گوید: «حکم عبارت است از انشاء قطعیت و حتمیت امری از جانب حاکم - نه از سوی خداوند متعال - بر عمل نمودن به حکم شرعی (تکلیفی) یا عمل به حکم وضعی یا عمل نمودن به موضوع آن دو حکم در موارد خاص» (النجفی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ۱۰۰).

۱. شبهه حکمیه در جایی است که انسان به اصل و تکلیف و حکم تردید دارد، مثلاً حکم کشیدن سیگار آیا حرام است یا خیر؟ ولی در شبهه موضوعیه مفهوم مورد تردید نیست بلکه موضوع خارجی مورد شک است، مثلاً در مورد مایع موجود شک کنیم شراب است یا سرکه، در اینجا مفهوم شراب و سرکه معلوم است ولی در مورد این مایع تردید وجود دارد.

در این تعریف، حکم از جانب حاکم صادر می‌شود نه از جانب خداوند و حکم چیزی جز فرمان اجرا نیست، علاوه اینکه منحصر به فصل خصومت هم نمی‌باشد. البته باید دقت نمود صاحب جواهر حکم حاکم را محدود به اجرای حکم شرعی می‌داند و درباره این امر که حاکم بتواند مردم را به انجام کاری یا ترک آن الزام نماید - هر چند در آنها الزام شرعی نباشد - مانند قیمت‌گذاری، منع از احتکار در غیر موارد منصوص، کاملاً سکوت نموده‌اند، در حالی که فقیهانی همچون حضرت امام خمینی (ره) قائلند شأن فقیه همانند شأن رسول‌الله (ص) در اداره جامعه است ایشان در تبیین معنای حدیث لاضرر، بعد از آنکه برای حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله علاوه بر شأن نبوت و رسالت، شأن سرپرستی و اداره جامعه را بیان می‌نمایند، می‌گوید «بر اساس این شأن رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام افزون بر اینکه وظیفه دارند احکام الهی را به مردم ابلاغ کنند، می‌توانند امر و نهی داشته باشند و حکم صادر کنند به طوری که پیروی از آن واجب و لازم و مخالفت با آن سبب عصیان خداوند و در نتیجه مستحق عقاب است همچنان که مخالفت با دستورات خداوند این چنین است» (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۵ق، ۵۰).

چنان که در تعریف حکم گفته شد برخی تعابیر شامل احکامی در خصوص منازعات و مخاصمات می‌شد (مانند تعریف شهید اول) و بعضی تعابیر شامل احکام قضایی و سلطانی (مانند تعریف صاحب جواهر) و در بعضی از تعابیر دامنه حکم حاکم را محدود به اجرای حکم شرعی ندانسته و آن را فراتر از الزام شرعی می‌دانند (مانند تعریف حضرت امام خمینی) البته این بدان معنی نیست که حاکم می‌تواند مخالف حکم شرعی فرمان دهند بلکه بدین معناست که برای اداره جامعه بعضی مواقع شارع محترم احکامی ذکر نکرده و یا کلیاتی را ذکر نموده است در اینجا حاکم اسلامی می‌تواند جهت مصلحت حکومت اسلامی بعضی از احکام را صادر نماید، مانند تشکیلات حکومت اسلامی از قبیل قوای مقننه، مجریه، قضاییه و احکام مربوط به آنها. ولی همان طور که اشاره شد در تمام این تعبیرات، حکم همان معنای لغوی خود که به معنای منع بود را داراست و فقط دایره و محدوده منع متفاوت می‌باشد.

اقسام حکم

فقه‌های امامیه به چند اعتبار حکم را تقسیم نموده‌اند که خلاصه‌وار به آنها اشاره می‌شود:

شیوه محقق حلی

ایشان در کتاب شریع شرایع الاسلام احکام را به چهار قسم تقسیم نموده‌اند: (الحلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱):

(۱۰)

الف) عبادات؛ ب) عقود؛ ج) ایقاعات؛ د) احکام؛

عبادات همان حکم شرعی اخروی است که قصد قربت در آن شرط است. عقود، معامله‌ای است که متوقف بر انشاء از دو طرف (خریدار و فروشنده) است. ایقاع، عبارت است از انشاء مستقل در طرف ایجاب که صحت و نفوذ آن، بر انشاء قبول از طرف دیگری متوقف نیست که در باب‌های ایقاعات مانند طلاق، ایلاء، لعان، عتق، یمین و عهد، از آن بحث شده است. لازم به‌ذکر است در این دو نوع از احکام قصد

قربت شرط نمی‌باشد و قسم چهارم را شامل سیزده کتاب معرفی کرده است که عبارتند از حدود، دیات، قصاص، موارث، غصب، لقطه، صید، زبانه، اشریه، اطعمه، احیاء موات و استیلاء.

احکام تکلیفی و وضعی

این تقسیم به اعتبار ویژگی‌های موجود در خود حکم شکل گرفته است. در تعریف احکام تکلیفی تعاریف متعددی ذکر شده است که شاید بهترین تعریف این تعریف باشد حکمی که مستقیماً به افعال انسان تعلق می‌گیرد، رفتار انسان را از هر جهت تصحیح می‌کند (ولائی، ۱۳۷۴ ش، ۱۹۴)؛ که به پنج قسم وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه تقسیم می‌شود. احکام تکلیفی به تقسیمات دیگری از جمله واجب عینی و کفایی، تبدی و توصلی، اصلی و تبعی و ... تقسیم می‌گردد و در تعریف حکم وضعی نیز اختلافاتی بین فقها و اصولیین وجود دارد، شهید صدر می‌فرماید «حکم وضعی قراردادی است که اثر غیرمستقیم بر رفتار و کردار انسان دارد» (الصدر، ۱۴۳۰ق، ج ۱: ۶۷).

در تعداد احکام وضعی اختلاف است که مهمترین این احکام عبارت است علیت، سببیت، شرطیت، مانعیت، صحت، بطلان، فساد، زوجیت و ملکیت.

حکم واقعی و ظاهری

این تقسیم از حکم به اعتبار ویژگی‌های مکلف شکل گرفته است. احکام واقعی احکامی است که شارع حکمی را به‌عنوان اولی و بدون توجه به علم و جهل مکلف برای او در نظر می‌گیرد، مانند وجوب نماز، وجوب روزه، وجوب جهاد با کفار و ... اما احکام ظاهری احکامی است که شارع مقدس در وقت جهل و شک مکلف به احکام واقعی وضع نموده است. حکم ظاهری در موردی است که مجتهد نتواند از ادله اجتهادی حکم موردی را به‌دست آورد و در حالت شک قرار گیرد، به این نوع دلیل مجتهد، دلیل فقهاتی گفته می‌شود. که برای استخراج حکم ظاهری به کار می‌برد. دلیل فقهاتی، همان اصول عملیه چهارگانه است که عبارتند از اصل برائت، اصل احتیاط، اصل تخییر، اصل استصحاب (ولایی، ۱۳۷۴ ش، ۱۰۶).

حکم اولی و ثانوی

از تقسیمات دیگر حکم که به لحاظ حالات و شرایط حاکم بر مکلف صورت می‌پذیرد، تقسیم حکم به اولی و ثانوی است. حکم اولیه همان است که شارع مقدس برای چیزی اولاً و بالذات و بدون در نظر گرفتن عوارض و عناوین ثانویه وضع کند. به احکامی که بر موضوعات خاص مترتب گردد حکم واقعی ثانوی گفته می‌شود همانند احکامی که مترتب بر موضوعی می‌شود که متصف به اضطرار یا اکراه است، به‌عنوان مثال وجوب روزه در ماه مبارک رمضان حکم اولی است اما حرمت روزه برای مریض یک حکم ثانوی است چون متصف به حرج شده است (ولایی، ۱۳۷۴: ۱۹۵).

آنچه در ملاک استفاده از حکم ثانویه می‌توان عنوان نمود ناتوانی در پیروی از احکام اولیه است، حال منشأ این ناتوانی می‌تواند مصلحت باشد گاهی این مصلحت، مصلحتی اجتماعی است مانند کنترل جمعیت در جامعه؛ گاهی مصلحت اقتصادی موجب عدم عمل به حکم اولی می‌گردد مانند وجوب

قیمت‌گذاری اجناس از جانب دولت و یا توسعه حرمت احتکار اجناس به موارد غیر منصوص در روایات، و گاهی مصلحت‌های سیاسی و فرهنگی موجب می‌گردد در مقطعی حکم اولیه، اجرا نگردد و در برخی موارد موضوعاتی مانند عسر و حرج، اضطراب، ضرر، تقیه، نذر، قسم، عهد و ... موجب ایجاد حکم ثانوی می‌گردد. آنچه در خصوص حکم اولی و ثانوی لازم است توجه گردد این امر می‌باشد که:

اولاً: احکام اولی دائمی هستند در حالی که احکام ثانوی موقتی‌اند و احکام ثانوی تا مادامی که آن عنوان ثانوی ثابت باشد، حکم ثانوی نیز ثابت است و با رفع عنوان ثانوی، حکم ثانوی نیز خود به خود از بین می‌رود.

ثانیاً: احکام ثانوی جزء احکام واقعی می‌باشند و این گمان که این احکام در سطح احکام ظاهری، می‌باشند کاملاً نادرست است، گرچه این احکام نیز بر موضوعات خاص مانند اضطراب، ضرر و ... مترتب می‌گردد.

ثالثاً: تشخیص ملاک ثانوی در برخی موارد نیازمند رجوع به کارشناسان دینی است.

احکام حکومتی

حاکم اسلامی دارای شئون و وظایف مهمی چون افتاء، قضاء و ولایت است، از یک سو به اعتبار فقیه بودنش فتوا می‌دهد و حدود احکام اولیه و ثانویه و جایگاه اجرای احکام ثانوی را بیان می‌کند - که حکمی اخباری و مربوط به موارد کلی است - و از سوی دیگر به این اعتبار که قاضی است احکام قضایی را صادر می‌نماید، که حکمی انشایی و مربوط به موارد جزئی و مصالح فردی است. و از سوی آخر به اعتبار ولی بودن حکم حکومتی صادر می‌کند که حکمی انشایی و به موارد جزئی و مصالح فردی و همچنین مصالح عمومی مربوط می‌باشد و فراتر از احکام قضایی است. لذا حکم حکومتی، فرمان‌ها، قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام شرعی است که از طرف حاکم اسلامی در حوزه مسائل اجتماعی و با توجه به حق رهبری و با لحاظ مصلحت جامعه صادر می‌شود.

تعریف احکام حکومتی

صاحب جواهر در تعریف احکام حکومتی می‌گوید: «حکم، ایجاد دستوری از طرف حاکم - و نه خداوند - درباره حکمی شرعی یا وضعی یا موضوع آن دو در موضوع خاص است» (النجفی، ۱۴۱۰ق، ج ۴۰، ۱۰۰). مرحوم علامه طباطبایی (ره) می‌گوید: «حکم حکومتی، تصمیماتی است که ولی‌امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها، حسب مصلحت وقت، گرفته و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به اجرا در می‌آورد که این مقررات، لازم‌الاجرا بوده و همانند شریعت، دارای اعتبار می‌باشد، با این تفاوت که قوانین آسمانی ثابت و غیرقابل تغییر است ولی مقررات وضعی قابل تغییر بوده و در ثبات و بقا، تابع مصلحتی است که آنها را به وجود آورده است» (طباطبائی، ۱۳۸۸ش، ج ۱: ۱۶۴).

آنچه از کلام علامه طباطبایی (ره) به دست می‌آید، این است که جاعل احکام حکومتی ولی‌امر مسلمین است نه خداوند و احکام حکومتی در چارچوب قوانین ثابت شریعت وضع می‌شود، که این احکام مبتنی بر مصلحت بوده و دائمی نیستند، بلکه تابع مصلحتی هستند که بر اساس آن مصلحت، جعل شده‌اند.

از کلام صاحب جواهر نیز می‌توان چنین برداشت نمود که احکام حکومتی، همان دستور حاکم اسلامی بر نفوذ اعتبار حکم تکلیفی (حکم به وجوب یا حرمت چیزی) یا حکم وضعی (مانند حکم به ثبوت هلال) یا موضوع حکم تکلیفی (حکم به ربوی بودن معامله) یا موضوع حکم وضعی (حکم به وقوع عقد ازدواج بین زن و مرد) می‌باشد.

صاحب کتاب انوار الفقاهه می‌نویسد «احکام ولایی و حکومتی، احکامی اجرایی و تنفیذی هستند، زیرا این احکام به اقتضای مسأله ولایت وضع شده‌اند و بازگشت این احکام همیشه به تشخیص صغریات و موضوعات و تطبیق احکام شرع بر آنها و تطبیق آنها بر احکام شرع خواهد بود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹ ش، ج ۱: ۵۳۶).

از این بیان نیز فهمیده می‌شود حاکم اسلامی در احکام حکومتی خود، تشخیص موضوع هم می‌دهد مانند حکم به تحریم تنباکو که توسط میرزای شیرازی صادر شد.

در این بین، آنچه دارای اهمیت است این نکته است که احکام حکومتی همیشه مستند به قواعد یا دلیل شرعی اولیه و یا ثانویه در فقه نیستند بلکه اصل مقدم این احکام، مصلحت عمومی جامعه است که به تشخیص حاکم شرع صورت می‌پذیرد. مثلاً تشخیص اینکه جوانان در چه سنی به سربازی بروند را کارشناسان تشخیص و حاکم شرع پس از بررسی از لحاظ مخالفت یا موافقت با موازین اصلی شریعت آن را رد و یا تأیید می‌نماید. با اینکه در این مورد خاص در شرع بیانی ذکر نگردیده است، علاوه بر ویژگی‌های بیان شده، می‌توان خصوصیات دیگری مانند تعلق این احکام به مسائل اجتماعی و سیاسی، حفظ اسلام و نظام اسلامی و... را برای آن برشمرد.

لذا ولی‌امر مسلمین، از سوی شارع مقدس، مجاز است به مقتضای صلاحیت‌ها، ویژگی‌ها و اوصافی که دارد، در اموری که به زندگی فردی یا اجتماعی مردم مربوط شود، حکمی را بر اساس مصالح افراد یا جامعه صادر نماید.

اگرچه اصل جواز صدور حکم حکومتی در فقه شیعه نیاز به اثبات ندارد، ولی در اینجا به دلایلی که در این خصوص بیان شده اشاره می‌گردد:

قرآن کریم

الف) آیه شریفه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵) که چنین می‌فرماید «نه سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند مگر آنکه در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می‌دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند».

ب) آیه دیگر «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (نور: ۵۱) بدین معنا که «چون مؤمنان را به خدا و پیامبرش فرا خوانند تا میانشان حکم کند سخنشان جز این نیست که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم اینان رستگارانند».

آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که به تبعیت از احکام حکومتی صادره از پیامبر توسط مؤمنین تصریح می‌کند که به دلیل رعایت اختصار از بیان آنها صرف نظر می‌شود. با توجه به اینکه مقام ولایت از احکام اولیه است و همان طور که «التَّيِّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب: ۶) «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكَّعِينَ» (بقره: ۴۳). از عناوین اولیه هستند، جعل ولایت مطلقه برای رسول الله و بعد از ایشان برای ائمه معصومین - علیهم السلام - و بعد از آن به نص خبر احتجاج «أَمَّا الْحَوَادِثُ أَلْوَقِيعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَىٰ رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ...» برای علما و فقها نیز احکام اولیه وجود خواهد داشت. حکمی که او (ولی امر) انشاء می‌کند ممکن است نه حکم اولی الهی باشد و نه تحت عناوین ثانویه قرار گیرد، مثلاً ولی امر مسلمین تشخیص می‌دهد که افراد جوان، در فلان سن، باید به سربازی بروند این امر نه تحت عنوان حکم اولی واقع می‌شود و نه تحت عنوان حکم ثانوی. بنابراین از آنجا که احکام ولایی حکومتی، حکم وضعی است که خدای سبحان وضع نموده، و برای رسول الله - صلی الله علیه و آله - قرار داده است، لذا از این حکم ولایی، ممکن است حکم وضعی بعث و زجرهایی صادر شود که بعث و زجرها تحت هیچ یک از عناوین اولیه یا عناوین ثانویه واقع نشوند» (محمدی گیلانی، محمد؛ بی تا: ۶۳).

روایات

الف) حکم پیامبر به اعدام کعب الاشرف (المجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۵۸). کعب اشرف فردی بود که مردم را علیه رسول الله (ص) می‌شوراند و بر کفاری که در جنگ بدر کشته شده بودند می‌گریاند و شعرهای عاشقانه برای زنان مسلمان می‌سرود، بدین سبب محمد ابن مسلمه او را به امر پیامبر (ص)، کشت.

ب) حکم پیامبر به قطع درختان طائف و آتش زدن و خراب کردن خانه‌های بنی‌نضیر (العالمی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۳۲)

حکم اولی اسلام، ممنوعیت قطع درختان است و یکی از دستوراتی که رسول گرامی اسلام برای اُمرا و فرماندهان خود داشتند این بود که: «و لا تقطعوا شجراً إلا ان تضبطوا إليها» و در تعبیر دیگر: «ولا تقطعوا شجرة مثمرة» اما رسول اکرم (ص) در جنگ با یهودیان بنی نضیر، دستور داد که درختان خرماي آنان را قطع کنند. در جنگ با یهودیان بنی نضیر، پیامبر گرامی اسلام فرمود که درختان خرماي آنان را قطع کنند و آنها را بسوزانند. سپس آیه شریفه ی «ما قطعتم من لينة...» نازل شد. که یکی از مصالح آن، ناامید شدن بنی نضیر از اقتصاد و منابع درآمد خویش و در نتیجه، استیلای یأس بر آنان بود.

ج) نهی پیامبر از خوردن گوشت الاغ در جنگ خیبر (الحر العالمی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۴: ۱۷). در «وسائل الشیعه» از امام باقر - علیه السلام - نقل شده است که: «نهی رسول الله (ص) عن اكل لحوم الحمير و انما نهی عنها من اجل ظهورها مخافة ان یفنها و لیست الحمیر بحرام ...»؛ یعنی رسول گرامی اسلام از خوردن گوشت الاغ نهی نمودند و این به خاطر این بوده است که نسل آنان از بین نرود و الاغ خوردن آن، حرمتی ندارد؛ و در بیان دیگری نقل می‌کنند که: «نهی عن اكلها فی ذلک الوقت لانها کانت

حمولة الناس و انما الحرام ما حرم الله في القرآن؛ پیامبر که در آن زمان (جنگ خیبر) از خوردن گوشت خر نهی فرمود، به خاطر این بوده است که آنها وسیلهٔ باربری مردم بوده است.»
واضح است که این احکام غیر از فتوا (دیدگاه شارع نسبت به موضوع احکام به صورت مطلق) بوده و پیامبر(ص) از حیث اینکه حاکم اسلامی است این احکام را صادر فرموده‌اند.

فرق فتوا با حکم

اگر فقیهی توانست طبق ادله شرعی (قرآن، سنت، اجماع، عقل) مثلاً به حرمت شرعی شرب تنباکو دست پیدا کند آیا این حکم، حکم حکومتی قلمداد می‌شود و یا یک فتوای سیاسی است؟ آیا اگر فتوایی متعلق به مسائل مربوط به سیاست و حکومت و نظام (علیدوست، ۱۳۸۰ش: ۶۸۰) باشد، می‌توان آن را حکم حکومتی نامید؟ آیا موقت بودن حکم حکومتی معیار وجیبهی برای تمایز خواهد بود؟ زیرا احکام الهی به ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند و فتوا هم شامل احکام ثابت و هم شامل احکام متغیر می‌شود و آیا اینکه حکم حکومتی با تشخیص موضوع همراه است، معیار و تمایز وجیبهی می‌تواند باشد؟ چرا که بسیاری از فتاوا با توجه به موضوع خارجی صادر می‌شود، مثلاً اگر فقیهی کشوری را مستبد دانست و ارتباط با آن را از باب مصداق کمک به استبداد، حرام اعلام کرد، آیا این یک فتوا است یا حکم حکومتی؟ آیا نمی‌توان نام آن را فتوای حکومتی گذاشت؟

برای ارائه پاسخ به سؤالات فوق، ابتدا باید شئون فقیه در جامعه اسلامی مشخص شود و تفاوت هر یک بیان گردد. فقیه دارای دو شأن فتوا و حکم می‌باشد. با بیان تفاوت حکم و فتوا، فرق حکم حکومتی و فتوای حکومتی نیز روشن خواهد شد (علیدوست، ۱۳۹۰: ۶۸۵-۶۸۰ با تلخیص).
در تعریف فتوا آمده است «خبر دادن از حکم شرعی الهی که به یک امر کلی تعلق گرفته است» (النجفی، ۱۴۱۰ق، ج ۴۰: ۱۰۰). فقیه در این شأن فقط خبری از استنباط خویش ارائه می‌دهد که برگرفته از اسناد معتبر است. در این شأن، فقیه هیچ فرمانی نمی‌دهد.

شأن دیگر فقیه، شأن حکم دادن است. فقیه در اینجا، فرمان به فعل یا ترک می‌دهد. در این شأن، صحبت از تقلید نیست بلکه پیروی از حکم حاکم مطرح می‌شود. فقیه در این شأن، از استنباطش، گزارش نمی‌دهد بلکه شأن اقدام عملی به فرمان عملی یا ترک آن را صادر می‌نماید.

هر یک از این دو شأن فقیه، یعنی افتاء و صدور حکم، می‌تواند فردی و حکومتی باشد. لازم به ذکر است وصف حکومتی برای این فتاوا به اعتبار تعلق آنها به مسائل مربوط به حکومت یا سیاست و نظام است نه به اعتبار صدور آن از جانب حاکم شرع. با این توضیح که اگر فقیهی نسبت به گستره شریعت، قائل باشد که شریعت در هر جا حکمی دارد و منطبقه فراغ از حکم وجود ندارد، فتاوی او نیز گستره بیشتری پیدا می‌کند و چنانچه دامنه و گستره شریعت را محدود بداند طبیعتاً فتاوی او از حد فتاوی فردی تجاوز نخواهد کرد. بنابراین مقوم حکم حکومتی، انشاء و اعمال ولایت از سوی حاکم خواهد بود» (علیدوست، ۱۳۹۰: ۶۸۵-۶۸۰ با تلخیص).

حیطه احکام حکومتی

حکم حکومتی با احکام اولیه و ثانویه^۱ کاملاً متفاوت است. حکم اولی و ثانویه هر دو احکام الهی هستند، در حالی که در حکم حکومتی، اعتبار حکم از جانب حاکم شرع می‌باشد. در نتیجه آنچه در حیطه فتوا قرار می‌گیرد احکام اولیه و ثانویه بوده که می‌تواند فردی یا حکومتی باشد و در جهت حصول مصلحت مکلفان و حفظ نظام دینی قرار گیرد و تنها تفاوت عمده بین فتوا و حکم، همان شأن اخباری فتوا و شأن انشایی حکم می‌باشد.

البته در خصوص حیطه حکم حکومتی بین فقها، اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای مانند محقق خوانساری قائل به محدود کردن حیطه حکم حکومتی هستند و فقیه را در محدوده قضا، آن هم نه تمام موضوعات بلکه در بعضی موضوعات، مانند رفع تخاصم بین دو نفر، صاحب اختیار می‌داند (الخوانساری، ۱۴۱۷ق، ج ۶: ۳) و در مقابل، افرادی مانند شیخ انصاری، صاحب جواهر، محقق حلی حیطه حکم حکومتی را در قضا به صورت مطلق پذیرفته‌اند، ولی قائل به اصل ولایت نیستند (الانصاری، ۱۳۷۵ش، ۱۵۴ و النجفی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۳۹۴).

گروهی دیگر علاوه بر سمت قضا، اجرای حدود و تعزیرات را برای فقیه می‌پذیرند، اگرچه اطلاق ولایت را نمی‌پذیرند، به‌عنوان مثال محمدباقر صدر، حاکمیت ولی امر را در حوزه‌های خالی از نص آن هم در محدوده رابطه انسان با طبیعت قبول می‌کند (الصدر، ۱۴۲۳ق: ۳۷۸ و ۶۸۰) فقیه معاصر مکارم شیرازی عنوان می‌نماید که «صحت عقود منوط به ثبت در دفتر نیست ولی می‌توان به خاطر مصالحی برای متخلفان مجازات‌هایی قائل شد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹ش، ج ۱: ۵۴۵). از این گفتار می‌توان برداشت نمود که ایشان دخالت حاکم شرع را در جعل احکام وضعی نمی‌پذیرند.

دیدگاه دیگر که در این زمینه وجود دارد دیدگاه اطلاق در قلمروی حکم حکومتی است. طبق این دیدگاه فقها صرفاً به هر آنچه مصلحت مورد نظر شارع، اقتضا کند، می‌توانند فتوا یا حکم دهند، محقق نراقی می‌گوید: «از اموری که وظیفه فقهاست و از مناصب محسوب می‌شود و نسبت به آن ولایت دارند، هر فعل و کاری است که انجام آن عقلاً یا شرعاً ضروری و لازم باشد» (النراقی، ۱۴۱۷ق: ۵۳۹).

حضرت امام خمینی(ره) نیز این نظریه را می‌پذیرد و می‌گوید: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم(ص) بیش از حضرت امیر(ع) بوده یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیشتر از فقیه است، باطل و غلط است، البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است، لکن زیادی فضایل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد، لذا خداوند متعال، همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول(ص) و دیگر ائمه صلوات‌الله علیهم در تدارک و بسیج سپاه، تعیین

۱. حکم اولی به حکمی گفته می‌شود که برای چیزی اولاً و بالذات و بدون در نظر گرفتن عوارض و عناوین ثانویه وضع شود مثل وجوب روزه در ماه رمضان. حکم ثانوی به احکامی گفته می‌شود که بر موضوعی نه به جهت ذات آن بلکه به جهت اتصاف آن به عناوینی از قبیل: ضرر، حرج، اضطراب، اکراه و... مترتب گردد، مثلاً روزه در ماه رمضان واجب است ولی اگر ضرر داشته باشد حرام خواهد بود.

ولایت و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند را برای حکومت فعلی نیز قرار داده است، منتهی این ولایت و اختیارات مربوط به شخص معین نیست و روی عنوان «عالم عادل» قرار گرفته است.» (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۲: ۶۲۶).

حضرت امام(ره) اموری را جزء وظایف حکومت اسلامی بیان کرده‌اند که کاملاً منطبق بر نظریه چهارم است. به بعضی از آن وظایف به صورت خلاصه اشاره می‌شود:

- ۱) عمل در موضوعات بر اساس صلاح مردم (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۲: ۶۲۳)؛
 - ۲) حفظ سیادت قانون الهی و اجرای احکام الهی جهت جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظام الهی و جلوگیری از اختلال امور مسلمین (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۲: ۶۲۳)؛
 - ۳) حفظ مرزهای مسلمانان از تهاجم و حفظ سرزمین‌های مسلمین از غلبه متجاوزان (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۲: ۶۲۳)؛
 - ۴) گسترش عدالت، تعلیم و تربیت، حفظ نظم، حفظ مرزها، گسترش عدالت در بین مردم، اجرای حدود، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان؛
 - ۵) نصب کارگزاران؛
 - ۶) حفظ جوانان مسلمان از انصراف از اسلام؛
 - ۷) جلوگیری از تبلیغ ضد اسلام (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۲: ۶۲۵).
- آنچه از وظایف ولی فقیه در دیدگاه امام خمینی(ره) بیان شد در صورتی قابل اجراء است که ولی فقیه دارای اختیارات تام در جهت تأمین مصالح عمومی جامعه و اجرای احکام الهی در جامعه باشد. ایشان تشخیص مصالح جامعه را نیز به عهده کارشناسان گذاشته‌اند و در بیانی چنین فرموده‌اند «... پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناسان ... با تشخیص دو سوم مجلس شورای اسلامی... در موضوعات عرفیه که تشخیص آن با عرف است با مشورت از کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت قوی تر خلاف طریقه عقلاست» (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۸ش، ج ۱۷: ۲۰۲).
- از مصادیقی که حضرت امام(ره) به نظر کارشناسان، به مصلحت، عمل کرده‌اند، موضوع قبول قطعنامه و خاتمه یافتن جنگ بود. ایشان در این باره می‌گوید: «با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور ... که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنها اعتماد دارم» با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم و در مقطع کنونی آن را به مصلحت انقلاب و نظام می‌دانم» (الموسوی الخمینی، ۱۳۸۸ش، ج ۲۰: ۲۳۹).

نتیجه گیری

یکی از مطمئن ترین راههای فهم اصطلاحات و مفاهیم علمی از جمله مفهوم حکم بررسی استعملات این واژه در دانش فقه و اصول است و این امر را باید دانست که دانشمندان اصول و فقه اصراری بر تغییر معنای لغوی حکم و وضع معنای جدید نداشتند بلکه این واژه را با همان معنای لغوی وارد علم فقه و اصول کرده‌اند

و استعمال نموده‌اند اصولاً در چپستی و مراحل حکم آنچه اهمیت دارد انشای یک قاعده و قانون اعتباری از سوی قانونگذار است و تا هنگامی قانونگذار عمل مورد اراده خود را در قالب یک اعتبار نریزد اطلاق حکم رخ نخواهد داد و در این حال این حکم چه اولی باشد یا ثانوی و یا حکومی و قضایی باشد بعد از اعتبار و انشاء، باعث منع و سلب اختیاری از مکلف می‌گردد؛ زیرا پس از اعتبار قانونگذار واجب الاطاعت، مکلف حق مخالفت ندارد، با این بیان و شیوه مشکل بسیاری از تعاریف مانند خطاب الهی، بعث و زجر الهی منتزع از انشای قانونگذار، قضا و داوری کردن، حل خواهد شد و تعریف فوق با هر گونه اعتبار شارع اعم از حکم تکلیفی، وضعی و... سازگار می‌باشد.

منابع

- قران کریم (۱۳۸۷)، ترجمه محمدرضا صفوی، قم: آبنوس.
- نهج البلاغه (۱۳۸۱)، ترجمه محمد دشتی، قم: امیرالمومنین.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸)، بررسی‌های اسلامی، بوستان کتاب.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، فقه و عقل، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه‌های معاصر.
- قرایی، منصور (۱۳۹۵)، قانون مدنی، تهران: کتاب آوا.
- گیلانی، محمد (۱۳۷۱)، «مقایسه بین احکام حکومتی و احکام ثانویه»، مجله رهنمون، شماره ۲: ۶۳.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۹)، استفتائات جدید، قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب.
- ولایی، عیسی (۱۳۷۴)، فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- ابن عباد، اسماعیل (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتب.
- ابن فارس (۱۲۹۹ق)، معجم المقاییس اللغة، قم: دار الفکر.
- ابن منظور (۱۴۰۸ق)، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- الاصفهانی، راغب (۱۳۹۲ق)، مفردات الفاظ القرآن، قم: اسماعیلیان، چاپ اول.
- الانصاری، شیخ مرتضی (۱۳۷۵ ش)، فرائد الاصول، قم: مکتبه المصطفوی.
- الحر العاملی، محمد ابن الحسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت.
- الحکیم، محمد تقی (۱۴۱۸ق)، الاصول العامه للفقهاء المقارن، قم: مجمع العالمی لاهل‌البیت.
- الحلی، جعفر بن الحسن (المحقق) (۱۳۷۷ق)، شرائع الاسلام، طهران: المکتبه العلمیة الاسلامیة.
- الخراسانی، محمدکاظم (۱۳۶۴ق)، کفایه الاصول، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- الخراسانی، محمد کاظم (۱۳۸۴ ش)، حاشیه بر فرائد الاصول، قم: مؤسسه توسعه فرهنگ قرآنی، چاپ اول.
- الخوانساری، سیداحمد (۱۴۱۷ق)، جامع المدارک، قم: مؤسسه اسماعیلان.
- الرشتی، حبیب الله (۱۴۰۴ق)، کتاب القضاء، قم: دارالقران الکریم.

- الصدر، سید محمدباقر (۱۴۲۳ ق)، *اقتصادنا*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- الصدر، سید محمدباقر (۱۴۳۰ ق)، *دروس فی علم الاصول*، قم: اسماعیلیان.
- الطباطبائی، سید حکیم (۱۴۱۸ ق)، *الاصول العامه فی الفقه المقارن*، قم: مجمع جهانی اهل البيت.
- العالم، یوسف حامد (۱۴۲۱ ق)، *المقاصد العامه للشریعه الاسلامیه*، دارالحديث القاہرہ، چاپ اول.
- العاملی، محمدبن مکی (بی تا)، *القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیہ*، قم: مکتبه المفید.
- العاملی، محمد ابن مکی (۱۴۱۴ ق)، *الدروس الشریعه*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- الغروی النائینی، محمد حسن (۱۴۱۷ ق)، *فوائد الاصول*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- الفیومی، احمد ابن محمد (۱۴۱۴ ق)، *مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر*، قم: دارالهجره، ج ۲.
- المجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ ق)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- المکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۳ ق)، *انوار الفقاهه*، قم: مدرسه امام امیرالمومنین.
- الموسوی الخمینی، سید روح الله (۱۳۸۱ ش)، *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- الموسوی الخمینی، سید روح الله (۱۳۸۵ ق)، *الرسائل*، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- الموسوی الخمینی، سید روح الله (۱۳۸۸ ش)، *صحیفه نور*، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- النجفی، محمدحسن (۱۴۱۰ ق)، *جواهر الکلام*، ۴۳ جلد، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، چاپ هفتم.
- النراقی، احمد (۱۴۱۷ ق)، *عوائد الایام*، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.